یک قصیدهٔ رودکی[1]

بقلم: آقای دکتر محمد معین
استاد دانشکدهٔ ادبیات

یکی از چند قصیدهٔ محدود که از رودکی باقی مانده، قصیدهٔ معروف اوست بمطلع:

بوی جوی مولیان آید همی   یاد یار مهربان آید همی.

سبب نظم قصیده ـ نظامی عروضی سمرقندی درمقالهٔ دوم از «مجمع النوادر» خود مشهور به «چهار مقاله» پس از ذکر آنکه نصربن احمد سامانی (۳۰۱ـ۳۳۱) نوبتی چهار سال متوالی درباد غیس هری مقام کرد، نویسد[2]: «(بزرگان لشکر و سپاهیان) ملول گشتند، و آرزوی خانمان برخاست، پادشاه را ساکن دیدند هوای هری در سر او وعشق هری دردل او، درانناء سخن هری رابه بهشت عدن مانند کردی، بلکه بربهشت ترجیح نهادی، واز بهار چین زیادت آوردی. دانستند که سر آن دارد که این تابستان نیز آنجا باشد. پس سران لشکر و مهتران ملك بنزدیك استاد ابوعبدالله الرودکی رفتند، وازندماء پادشاه هیچکس محتشم تر ومقبول القول تر ازاو نبود ـ گفتند: «پنج هزار دینار ترا خدمت کنیم، اگر صنعتی بکنی که پادشاه ازاین خاك حرکت کند، که دلهای ما آرزوی فرزند همی برد، و جان ما از اشتیاق بخارا همی برآید» رودکی قبول کرد که نبض امیر بگرفته بود ومزاج او بشناخته، دانست که بنثر با او درنگیرد، روی بنظم آورد و قصیده‌ای بگفت، وبوقتی که امیر صبوح کرده بود درآمد وبجای خویش بنشست، و چون مطربان فرو داشتند، او چنگ برگرفت ودرپردهٔ عشاق این قصیده آغاز کرد:

۱ـ اساس این مقاله نخست درمجلهٔ آموزش وپرورش سال ۱٤ شمارهٔ ۱۱ـ۱۲ و بنقل از آن درمجلهٔ آریانا (کابل) شمارهٔ ۵۱ مورخ حمل ۱۳۲٦ وسپس باتصرفی درتعلیقات چهارمقاله باهتمام نگارندهٔ این سطور ص ۱۵۷ ببعد چاپ شده، و اینك باتجدید نظر کلی وتکمیل، درمجموعهٔ حاضر درج میشود.

۲ـ چهارمقاله چاپ لیدن ص۳۲ـ۳۳؛ چهارمقاله مصحح نگارنده ص۱۵٦.

بوی جوی مولیان آید همی
بوی یار مهربان آید همی .

پس فروتر شود و گوید:

ریگ آموی و درشتی‌راه او
زیر پایم پرنیان آید همی.

آب جیحون‌ازنشاطروی‌دوست
خنگ‌مارا تا میان آید همی.

ای بخارا ! شادباش و دیرزی
میرزی تو میهمان آید همی.

میر ماهست و بخارا آسمان
ماه سوی آسمان آید همی.

میر سروست و بخارا بوستان
سروسوی‌بوستان آیدهمی .»

تأثیر آن ـ «چون رودکی بدین بیت رسید ، امیر چنان منفعل گشت که از تخت‌فرود آمد وبی‌موزه پای دررکاب خنگ نوبتی آورد وروی ببخارا نهاد،چنانکه رانین وموزه تادو فرسنگ درپی امیربردند به برونه ، و آنجا درپای کرد و عنان تا بخاراهیچ‌جای بازنگرفت، ورودکی آن پنج هزار دینار مضاعف ازلشکر بستد.»

«وشنیدم بسمرقند، درسنهٔ اربع وخمسمائه (٥٠٤) ازدهقان ابورجا احمدبن عبدالصمد العابدی که گفت جدّمن ابورجا حکایت کرد که‌چون درین نوبت‌رودکی بسمرقند رسید ، چهارصد شتر زیربنهٔ اوبود.»

حمدالله مستوفی‌درتاریخ گزیده‌آرد[۱] : «[امیرنصر] بعد ازمدتی بتماشاء هرات رفت ، درنظرش خوش آمد . آنجا فرو کشید . امیران اورا هوای زن وبچه بود. امیر نصر نه‌عزم‌بخارا کردی ونه امیران‌را دستوری دادی که بخانه روند ، و با زن و بچه بهرات آورند . امیران ازطاقت طاق شدند و بیم بود که برامیر نصر خروج کنند ، هرچه بمقربان حضرت وسیلت میجستند فایده‌ای نبود ، تا رودکی را پذرفتها کردند ، واین ابیات در صفت خوشی بخارا وتهییج امیرنصر برعزیمت آنجابخواند. بیت :باد جوی مولیان آید همی ...»

خواند میردر حبیب‌السیر آرد[۲] : «دربسیاری ازتواریخ مشهور مسطور است که نوبتی امیرنصر ازبخارا.که دارالملك اوبود. بمرو رفته مدتی مدید آنجا رحل‌اقامت

۱ـ تاریخ گزیده ج۱ چاپ عکسی برون ص۳۸۲ .
۲ـ حبیب‌السیرچاپ اول تهران جزوچهارم ازجلد دویم‌ص۱۳.

انداخت، وچون زمان توطن آن پادشاه درآن دیار امتداد یافت، امرا وارکان دولت که مایل بساتین بخارا بودند، تقبلات نمودند که بیتی چند که موجب تشویق و ترغیب پادشاه شود ببخارا درسلك نظم کشد، ودرمحل مناسب بآهنك عود بدان ابیات ترنم کند تاامیر نصر مایل بدارالملك گردد، ورودکی درسحر گاه که پادشاه صبوحی کرده بود این غزل گفته برآهنك عود بخواند. بیت:

بادجوی مولیان آید همی	بوی یار مهربان آید همی
ریك هامون(و) درشتیهای او	پای ما را پرنیان آید همی
آب جیحون وشگرفیهای او	خشك مارا ماهیان آید همی
ای بخارا! شادباش و دیرزی	زانکه نزدت میهمان آید همی
شاه ماهست و بخارا آسمان	ماه سوی آسمان آید همی
شاه سروست و بخارا بوستان	سروسوی بوستان آید همی»

آیا گویندهٔ قصیده رودکی است؟ ـ ابوعمرعثمان منهاج الدین بن محمد سراج الدین درطبقات ناصری قصیدهٔ مورد بحث را بـامیر معزی ـ کـه ممدوح او سلطان سنجر بوده ـ نسبت میدهد:

«پس ازشکست غزنویان ممالك عراق وآذربایجان بتجدید درضبط آمد، و سنجر بخراسان باز آمد، واعم احوال اوعلیه الرحمه آن بود که: تابستان ببخارا بودی وزمستان بمرو شاهجان. سالی چنان اتفاق افتاد که درمرو مقام بیشتر فرمود، وهوا گرم شدن گرفت، هیچکس از مقربان عرضه داشت بازگشت نمیتوانست کرد، که بازگشت زمین بخارا کنند، و جماعت ملوك را هواء بخارا بود، بامیر معزی گفتند که بتقاضاء قصور وبساتین شهر بخارا نظمی بسمع اعلی میباید رسانید، تا کمال الزمان آنرا درسماع مزا میروغنا عرضه دارد. امیرمعزی که امیرالشعراء بود ـ وچهل شاعر استاد که روزبزم مدایح سلطان گفتندی وروایت کردندی، همه در خیل و تبع او بودند ـ این قطعه بگفت، ودر سحری که سلطان صبوح کرده بود، کمال الزمان در طرب برد، ازغایت طراوت و لطافت سلطان علیه الرّحمه باشقّهٔ خاص و کفش بیرون

آمد و سوار شد، بمنزل معهود رسید، آنگاه استراحت فرمود، شعر:

بانگ جوی مولیان آید همی بوی یار مهربان آید همی...»

جامی نیز در بهارستان پس از ذکر داستان رودکی و نصربن احمد، نوشته[۱]: «دربعضی تواریخ این حکایت بسلطان سنجر و امیر معزی نسبت کرده‌اند، الله اعلم» ولی بدلایل ذیل میتوانیم قصیده را از آن رودکی بدانیم، نه معزی:

۱ـ تألیف چهار مقاله (نیمهٔ قرن ششم) یك قرن پیش از تاریخ تألیف طبقات ناصری (نیمهٔ قرن هفتم) صورت گرفته وبنابر قدمت زمان قول او ارجح است.

۲ـ نظامی عروضی خود معاصر سلطان سنجر (۵۱۱-۵۵۲) و معزی (متوفی بین ۵۱۸ و ۵۲۱) بوده است، و بسیار بعید است که واقعه‌ای را که درزمان خود او بین معزی (که نظامی باا او دوستی داشته[۲]) وسنجر اتفاق افتاده درقرن عقب برده برودکی (متوفی ۳۲۹) وامیر نصربن احمد (۳۰۱-۳۳۱) نسبت دهد.

۳ـ غالب مورخان وتذکره نویسان که این قصیده را در کتب خود آورده‌اند، آنرا بنام رودکی نسبت کرده‌اند[۳].

٤ـ دردیوان کامل معزی مصحح مرحوم اقبال آشتیانی که بانسخ خطی مقابله شده، این قصیده موجود نیست.

۵ـ دارالملك سنجر «مرو» بودنه «بخارا» که شاعر شاه را بمراجعت بدان دعوت میکند.

ظاهراً علت اشتباه منهاج سراج درین گفتار، قصیده‌ایست که معزی اجباراً باقتفای قصیدهٔ مورد بحث سروده وشرح آن درذیل بیاید.

حقیقت یا جعل داستان؟ــ آیا داستان چهار مقاله در بارهٔ حرکت نصربن

۱ـ بهارستان چاپ نولکشور ص۸۶-۸۷.

۲ـ رك. ص۶۵ــ۶۹ چهارمقاله مصحح نگارنده.

۳ـ مانند: بهارستان تألیف جامی، آتشکده تألیف لطفعلی بیک آذر بیگدلی، تذکرة الشعراء تألیف دولتشاه سمرقندی، تاریخ گزیده تألیف حمدالله مستوفی، دیوان رودکی چاپ تهران سال ۱۳۱۵ قمری، حبیب السیر تألیف غیاث الدین خوندمیر، خرابات تألیف ضیاء پاشا، زینة المجالس تألیف مجدالدین محمد حسنی مجدی، سفینة الشعراء تألیف سلیمان فهیم (ترکی)، فرهنگ انجمن آرای ناصری تألیف رضاقلی هدایت، مجمع الفصحاء تألیف هدایت وغیره.

احمد بهرات و اقامت چهار سالهٔ او در باد غیس و سرودن قصیده توسط رودکی، حقیقت دارد یانه؟ چنانکه ازفحوای تواریخ استنباط میشود امیرسعید نصربن‌احمد درسالهای ذیل بخراسان آمده :

نخست درسال ۳۱۴ که بدعوت المقتدربسوی ری شتافت، وفاتك غلام یوسف ابن‌ابی الساج رابیرون کرد، وسیمجور دواتی رابرآنجا حکومت داد وباز گشت[۱].

دوم در سال ۳۱۸ که بهرات آمد و یك روز در آنجا اقامت کرد. معین‌الدین اسفزاری درروضات‌الجنات فی تاریخ بلدة هرات نوشته[۲]:

«... بعد از آن امیرابو زکریا یحیی‌بن احمدبن اسمعیل ودو برادر او منصور وابراهیم که درحبس بخارابودند درسنهٔ ثمان عشروثلثمائة ازحبس بیرون آمده‌ساسی رابهرات فرستادند، وابوبکر طغاربگریخت، پس ابوبکر منصوربن علی بهرات آمد ازقبل نصربن احمد، بعد از آن ساسی بهرات آمد تاآنگاه که امیرابو زکریابیامد وایالت رابقرانکین‌داد، درشهرتشویش عظیم بود، وچهارده کس را ازعیاران‌بگرفتند وهمه رابکشتند، ودرهای دروازهٔ شهروقهندز رابسوخت، وبعضی از باره را ویران ساخت تاشهر آرام یافت. وچون ابوزکریا کوچ کرد، روزدیگر نصربن احمد در رسید ویك روزنبود[۳] وایالت رابسیمجور فرمود وبرائر برادر براه کرخ روان شد.»

باردیگر درسال ۳۲۰ که بخراسان‌آمد، ولی بهرات نرفت. گردیزی درزین الاخبار نوشته[۴]:

«اندر سنهٔ عشرین وثلثمائة القاهربالله بخلافت بنشست، و امیر سعید سوی

۱- تاریخ کامل ابن اثیرچاپ مصرجزء ۸ص۵۲.

۲- دونسخهٔ خطی مدرسهٔ سپهسالار بشماره‌های ۱۵۰۴ و۱۴۵۹ در عنوان (چمن دویم ازروضهٔ ششم درذکربعضی احوال سامانیان وغیره) بدون شمارهٔ صفحات.

۳- چنین است درهردو نسخه یعنی حتی یك روز (کامل) هم اقامت نکرد. وشاید یك روز(بیش)نبود.

۴- چاپ مطبع ایرانشهر، برلین ص۳.

نیشابور آمد و کار گرگان رانظام داد ، و چون‌از شغل گرگان فارغ‌شد ، سپهسالاری خراسان بابوبکر محمّدبن المظفر داد ، وچون ببخارا باز گشت ...»

بنابراین داستان مذکورمجعول بنظرمیرسد ، ولی ممکن است حدس زد که درمدت مخالفت برادران بانصربن احمد ، این امیردیرگاهی در بلاد خراسان (بجز هرات) اقامت کرده باشد ، ودر صورت صحت روایت نظامی عروضی، قصیدهٔ رودکی درین هنگام دریکی از شهرهای خراسان سروده شده باشد ؛ و مؤید این تصور قول عبدالرحمن جامی است دربهارستان که گوید[1] :

« دربعضی تواریخ چنان‌مسطور است که نصربن احمد از بخارا بمرو شاهجان نزول فرموده بود ومدت مکث وی آنجا متمادی شده ، ارکان دولت راخاطر ببخارا وقصور وبساتین آن میکشید . ازرودکی چیزی بسیارنقل کردند ، تابیتی چندمشوق ومرغب وی ببخارا بگوید ، ودر محل مناسب بر آهنگ عود بدان ترنم کند ، و در سحری که پادشاه صبوحی کرده بود این ابیات رابرآهنگ عود ساز کرد و بخواند ، چنان درنفس وی تأثیر کرد که باشقهٔ خاص و کفش سوارشد و بیك منزل‌برفت . »[2]

دارمستتر هم برهمین عقیده رفته است[3] .

استقبال شاعران از قصیدهٔ رودکی

معزی ـ نخستین‌شاعری که باستقبال قصیدهٔ رودکی پرداخته ، معزی است . هم نظامی عروضی آورده[4] :

« وازعذب گویان ولطیف طبعان عجم یکی امیرالشعراء معزی بود که شعراو درطلاوت و طراوت بغایت است و در روانی و عذوبت بنهایت ـ زین‌الملك ابوسعد محمدبن هندوالاصفهانی ازوی درخواست کرد «آن قصیده راجواب گوی »ـ گفت :

۱ـ بهارستان چاپ تهران (کتابخانهٔ مرکزی) سال ۱۳۱۱ ص ۹۲ و ۹۳ ؛ چاپ نولکشور ص۸۶ـ۸۷ .

۲ـ پیداست که جامی، درین‌روایت مأخذ دیگری‌جز چهارمقاله داشته‌است.

۳ـ رك ، مبانی شعرپارسی، ترجمهٔ عبدالحسین زرین کوب، دانشنامه۲ص۹۶ـ۹۷.

۴ـ چهارمقاله چاپ لیدن ص۳۳ـ۳۴ ؛ چهارمقاله مصحح نگارنده ص۵٤.

«نتوانم». الحاح کرد . چندبیت بگفت که یك بیت از آن بیتها این است:

رستم از مازندران آید همی　　زین ملك ازاصفهان آیدهمی.

همهٔ خردمندان دانند که میان این سخن و آن سخن چه تفاوتست.»

مرحوم ذکاء الملك نیزدر تاریخ ادبیات خود همین موضوع را تأیید کرده است . اکنون باید دید که این تفاوت از کجاست ودر چیست؟

ازقصیدهٔ رودکی هفت بیت باقیست، ولی ازقصیدهٔ معزی فقط همان بیت مطلع بما رسیده.

دردیوان چاپی امیرمعزی که توسط مرحوم اقبال[1] ازروی سه نسخه مقابله و تصحیح شده ، این بیت وقصیدهٔ آن موجود نیست ، ودرتمام دیوان بزرك این گوینده فقط یك قصیده درمدح زین الملك ابوسعدبن هندوثبت است که درآن ضمن گفته :

گزین شمس دین ، زین ملك سلاطین　　اجل سعد دولت ، ابو سعد هندو[2] .

بنظرمیآید معزی ، خود ازقصیده‌ای که حسب الامر باستقبال رودکی ساخته ناراضی بوده آنرا درجزو اشعار خود نیاورده است .

علاوه برفضیلت تقدم رودکی ــ که بقول قدما: فضل پیشین راست[3] ــ رجحان مطلع قصیدهٔ وی برمطلع معزی از جهات ذیل هویداست:

۱ــ مطلع رودکی دارای خاصهٔ موازنه است[4]:

بوی جوی مولیان آید همی　　بوی یار[5] مهربان آید همی.

ولی معزی ازاین امتیاز غفلت کرده ، گفته است:

رستم از مازندران آید همی　　زین ملك ازاصفهان آید همی.

۱ــ دیوان معزی چاپ کتابفروشی اسلامیه سال ۱۳۱۸ شمسی .

۲ــ همان کتاب ص ۶۸۵ .

۳ــ الفضل للمتقدم.

۴ــ صاحب المعجم گوید: «درصناعت سخن کلمات را مسجع گردانیدن والفاظ را در وزن وحروف خواتیم متساوی داشتن ترصیع خوانند ... وآنچه در حروف خواتیم متفق نباشد آنرا موازنه خوانند» (المعجم چاپ مدرس رضوی ص ۲۵۰-۲۵۱)

۵ــ ن‌ل: یاد

۲- رودکی ازساختن قصیده ، منظور بزمی دارد نه رزمی و حماسی ، چه میخواهد امیرنصر را بعزیمت بسوی بخارا برانگیزد و دل او را نکان دهد. آنجا محل گرز و میدان نیست ، جای فراغت و آسایش است؛ ولی معزی ازین خاصه نیز غفلت ورزیده یا تعمداً آنرا بگونهٔ رزمی در آورده ، در نتیجه مطلع وی رستم و دیو سفید ، کیکاوس و جنگ مازندران را از شاهنامهٔ فردوسی بخاطر میآورد .

۳- هریك از دو مصراع رودکی مشتمل است بربخشی ازمنظور بزمی (بوی جوی مولیان - بوی دل انگیز یار مهربان) - اما دومصراع مطلع معزی قرین ومترادف همند؛ زیرا زین ملك برستم تشبیه شده و اصفهان بمازندران - و بمناسبت استعمال مصراع اول برتمثیل متعارف ، آن را بر مصراع دوم بقول نظامی عروضی « چندان فضیلت ورجحانست که قل هوالله احد را بر تبت یدا ابی لهب »[1]

ذکاءالملك فروغی درتاریخ ادبیات خود (ص ۱۰۰-۱۰۱) نوشته[2]: « نظامی عروضی درچهار مقاله در ذیل حکایت حرکت دادن رودکی امیرنصربن اسمعیل را ازهرات بواسطهٔ قصیدهٔ بادجوی مولیان آیدهمی، گوید : «ازعذب گویان ... گر بگنج اندرزیان آیدهمی.»

این بود تحقیق نظامی عروضی ومقایسهٔ معزی بارودکی اما بر استاد نقاد پوشیده نیست که رودکی در گفتن قصیدهٔ مدح امیر نصر سامانی مایهٔ خوبی بدست داشته ، برخلاف معزی که بادست تهی - یعنی بی مادّه - خواسته است امتثال امر کند، بلی بهتر آن بود که عذر بخواهد ونگوید . یااگر میخواست بگوید اقلا ازذکر لقب که تن بوزن درنمیدهد احتراز کند ومیدانید که زین الملك در بحر رمل مسدّس مقصور اسباب اخلال وزن است ، وناچار باید بگوید زین ملك تاشعر موزون شود ،

۱- چهارمقاله چاپ لیدن ص۱۷ = ص۲۸ چاپ نگارنده. ناگفته نماند که زین الملك مذکور را (که در جهل وقلت معرفت مثل بوده است .رك. ص ۱۵٦ تعلیقات چهار مقاله باهتمام نگارنده) جانشین نصربن احمد (بزرگترین پادشاه سامانی) کردن نیز، ازصواب بدور است .

۲- رك . تاریخ ادبیات . ذکاءالملك ص۹۸.

واین همان عیبی است که درچند سطر پیش اظهار کردیم[1] و گفتیم بعضی شکست وبستها دلیل عجز شاعر است، و ازین لغزش گذشته امیرمعزی یکی از ارکان شعر است وازهیچکس کمتر نیست چنانکه بعدها خواهید دانست.»[2]

بر انتقاد فوق نکته‌های ذیل وارد است:

۱ـ رودکی موضوعی خاص درنظرداشته ولی معزی درانتخاب موضوع مردد بوده است، این نظر صحیح است.

۲ـ اینکه نویسندهٔ مزبور نوشته: «بهتر آن بود که عذر بخواهد و نگوید» باآنکه مأخذ وی چهار مقالهٔ نظامی است، گویا فراموش کرده بود که عروضی در طی این داستان یادآور شده... «زین‌ملك... ازوی (معزی) درخواست کرد آن قصیده‌را جواب گوی. گفت: نتوانم. الحاح کرد...» بنابراین، ایراد مزبور وارد نیست.

۳ـ دراینکه ذکر لقب «زین ملك» وامثال آن دلیل عجز شاعر است، باید دانست که حذف (الف ولام) از القاب از جملهٔ حذوف مخل شعر که ادیبان آورده‌اند[3] نیست؛ واغلب شاعران اینگونه اسامی رابکار برده‌اند، و حتی درنثر نیز بسیاق کلام فارسی الف ولام رانویسندگان حذف کرده‌اند.

سنائی ـ دردیوان سنائی این قطعه آمده[4]:

خسرو ازمازندران آید همی	یامسیح از آسمان آیدهمی
یا زبهر مصلحت روح الامین	سوی دنیازان‌جهان آیدهمی
یا سکندر با بزرگان عراق	سوی‌شرق‌ازقیروان آیدهمی
«ریك آموی ودرازی راه او	زیرپامان پرنیان آیدهمی.»
«آب جیحون‌ازنشاط‌روی‌دوست	اسب مارا تامیان آیدهمی.»
رنج غربت رفت و تیمار سفر	«بوی یارمهربان آیدهمی.»
این‌ازآن‌وزنست گفته رودکی:	«یادجوی‌مولیان آیدهمی.»

۱ـ تاریخ ادبیات ذکاء الملك ص ۹۸. ۲ـ پایان قول ذکاءالملك.

۳ـ رك. المعجم. شمس قیس چاپ مدرس رضوی ص۲۲۹ ببعد.

۴ـ دیوان سنائی چاپ آقای مظاهرمصفا ص۷۳۷ـ۸.

درین قطعه نکات ذیل قابل توجه است:

۱ـ مصراع نخستین مطلع شعری که در نسخه‌های دیوان سنائی بنام سنائی ثبت است بامصراع نخستین‌مطلع چندبیتی که نظامی عروضی آنرا بامیرمعزی‌نسبت داده، باتفاوت «خسرو» بجای «رستم» یکی است[۱].

۲ـ بیتهای اول ودوم بااستعمال «مسیح» و«روح الامین» جنبهٔ دینی وشرعی یافته از لطف کلام غنائی وبزمی کاسته است.

۳ـ بیتهای‌چهارم‌وپنجم‌ومصراع دوم‌بیت‌های‌ششم‌وهفتم‌ازرود کی تضمین‌شده.

مولویـ از جملهٔ کسانی که باقتفا و تتبع قصیدهٔ مورد بحث پرداخته‌اند، جلال الدین مولوی است که غزلی باستقبال رود کی سروده اینچنین[۲]:

بوی باغ و گلستان آیدهمی «بوی یارمهربان آید همی.»
از نثار گـوهر[۳] یـارم مرا آب دریا «تامیان آیدهمی.»
با خیال[۴] گلستانش خار زار نرمتر از پرنیان آیدهمی.»
جوع کلبی‌را زمطبخهای‌جان لحظه‌لحظه بوی‌نان آیدهمی.
از چنین نجّار یعنی عشق او نردبان آسمان آیـد همی.
ازدرو دیوارهای کوی دوست عاشقان رابوی‌جان آیدهمی.
یك وفامی آرو می‌بر صدهزار اینچنین راآنچنان آیدهمی.
هر که‌میرد پیش روی نقش‌دوست نابمرده درجنان آید همی.
کاروان از غیب می‌آید یقین لیك اززشتان نهان آیدهمی.
نغز رویان‌سوی‌زشتان کی‌روند بلبل اندر گلستان آیدهمی
پهلوی‌نرگس بروید یاسمین گل بغنچه نوش‌دهان آیدهمی.[۵]

۱ـ آقای صفا پس‌ازین عبارت نوشته‌اند: «بعید نیست این چند بیت که‌دردیوان سنائی ثبت است دنبالهٔ همان مطلع باشد که نظامی بامیرمعزی نسبت داده».
۲ـ کلیات شمس تبریزی چاپ نولکشور ص۹۱۹ نیز نسخهٔ‌خطی نخجوانی.
۳ـ ن‌ل: جوهر.
۴ـ باخیال (دیوان، نسخهٔ نخجوانی)، تاخیال (چاپ هند).
۵ـ چنین است درچاپ هند ونسخهٔ نخجوانی.

اینهمه رمز است مقصود آن بود　　کان جهان اندر جهان آید همی.
همچو عقل اندر میان خون و پوست　　بی‌نشان اندر نشان آید همی.
همچو روغن درمیان جان شیر　　لامکان اندر مکان آید همی.
وز برای عشق آنکش شرح نیست　　جز همین گفتن که آن آید همی.
بیش از این گفتن توان شرحش، ولی　　از سوی غیرت نشان آید همی.
تن زنم زیرا ز حرف مشکلش　　هر کسی را صد گمان آید همی.

از مقایسهٔ اشعار فوق با چکامهٔ رودکی، چنین برمیآید:

۱ــ قصیدهٔ رودکی چنانکه گفته شد قصیده‌ایست بزمی، درصورتی که اشعار فوق غزلی است عرفانی؛ وازنظر موضوع بین آن‌دو اختلاف از زمین تا آسمانست.

۲ــ مولوی مصراع دوم مطلع رودکی را عیناً در مطلع غزل خود تضمین، و همچنین درمصراع دوم بیت دوم «تامیان آید همی» را ازمصراع «خنك مارا تا ــ میان آید همی» اقتباس کرده است.

۳ــ استعمال ترکیباتی نظیر «اینچنین را آنچنان آید همی» و «نابمرده در جنان آیدهمی» و «جز همین گفتن که آن آیدهمی» فاقدانسجام‌است، وخوشایندذوق سلیم نیست.

٤ــ مولوی غزل خود رابا «بوی باغ و گلستان» وعشق «یار مهربان» آغــاز میکند، ومتن غزلش بدین‌دوموضوع مشحونست؛ پس آوردن بیتی نظیر:

جوع کلبی راز مطبخهای جان　　لحظه لحظه بوی‌نان آیدهمی،

موجب عدول ازمنظور اصلی است.

۵ــ بیتهای سوم وپنجم (صرف نظرازاستعمال کلمهٔ نجّار) وششم بسیار نغــز افتاده است.

٦ــ مجموع غزل ازنظر مفهوم عالی که مقصود شاعر است، یعنی «گنجیدن حقیقت عالم معنی درجهان مادی» بسیار برتر ازمفهوم عادی قصیدهٔ رودکی‌است.

بدیهی است که مولوی چندان پای بند قوانین ادبی در نظم نبوده وحتی در مراعات قوافی که از واجبات شعربوده عمداً قصور میورزیده که گوید:

قافیه اندیشم و دلدار من گویدم مندیش جز دیدار من

حرف و صوت و گفت را برهم زنم تا که بی این هر سه با تو دم زنم

وصّاف الحضره ـ ادیب شهاب الدین عبدالله شیرازی ملقب به وصاف الحضره در تاریخ خود آرد[1]:

«واین حکایت در تواریخ مسطور است و پیش ارباب تتبّع مشهور که چون امیر نصر بن احمد السامانی سقی الله تربته بر باع خراسان در آمد، فسحت عرصه و نزهت رقعه و متفرّجات اماکن و متنزهات مساکن[2] را نیکو بپسندید[3] و بآب و هواء[4] آنجا مستروح و مستنجح[5] شد، در صیف و خریف وشتا اقامت نمود، بتمادی مدّت مفارقت خواطر[6] وزرا وندما وامرا و کافهٔ عساکر ملالت و کلالت فزود، ومیلان طباع بطرف مستطرف بخارا و عراص فردوس آساء[7] آن غالب گشت. دست شوق یاران قدیم گریبان جان را تاب داد وساقی محبت همه را از دیده می ناب (شعر):

ولولا هوی الاوطان ما حن نازح ولولا لقا الاحباب ما ان مفرد[8].

در سواد شب شمع صفت در گداز بودند وهنگام انفجار تباشیر صبح با باد صبا درین راز با خاطر[9] کاتب هم آواز:

هر[10] صبح که کاروان جان می گذرد

هر باد که بر کوی[11] فلان می گذرد.

---

۱ ـ یادداشت مربوط به وصاف ازدوست نگارنده آقای محمد جعفر محجوب است و آن ازمقابلهٔ نسخ ذیل فراهم آمده است:

الف ـ نسخهٔ خطی کتابخانهٔ لغت نامهٔ دهخدا (ص ۸۰ ـ ۸۲) که ما از آن به «د» تعبیر میکنیم.

ب ـ نسخهٔ چاپ بمبئی سال ۱۲٦۹ قمری (ص ۷۸ ـ ۸۰) که ما از آن به نچ ۱ تعبیر میکنیم.

ج ـ نسخهٔ چاپی (بدون ذکر محل چاپ و ناشر و تاریخ) ص ۱۹۷ ـ ۲۰۱ که ما از آن به نچ ۲ تعبیر میکنیم.

۲ ـ د: اماکن. ۳ ـ د: بپسندید. ٤ ـ د: هوای. ۵ ـ نچ ۱: مستبجح.

٦ ـ نچ ۱: خاطر. ۷ ـ د: آسای. ۸ ـ د: مفرد. ۹ ـ نچ ۲: خواطر.

۱۰ ـ د، نچ ۱: در. ۱۱ ـ د: در.

گوئی که نسیم انس از روضهٔ قدس
بر مرسلهٔ حور جنان می گذرد.

رسول عاشقان پیش معشوقان همه این شعر مستطاب :

انت وکیلی یا نسیم الصبا		فی لثم خدّیه و نعم[1] الوکیل.

وعریضهٔ متمنی مشتاقان همیشه این خطاب (المؤلفه[2]) :

اسرب القطا[3] هل من یعیر[4] جناحه		لعلی الی من قد هویت اطیر.

گوئی رسالة الحنین الی الاوطان را از نفثات خاطر[5] ایشان فراهم آورده بودند وازابیات فراقی آن مهجوران دعد ورباب[6] ناله وخروش[7] اکتساب کرده ، گاهی شعر جربادقانی هریك را درآرزوی اخبار واستخبار موافق آمده[8] :

اگر نسیم سحر گه بدوستان قدیم		سلام من برساند جواب باز آرد
زشوق درجگرم آتشی است بنشاند		بروی کار من خسته آب باز آرد
سواداین شب محنت زپیش دیدهٔ من		برون برد خبری ز آفتاب باز آرد
برد بمجلس یاران فغان ونالهٔ من		وزان نوازش چنك ورباب باز آرد

وساعتی این ابیات درتذکیر احباب وتودیع اتراب لایق نموده (المؤلفه)[9] :

قفا نزیا نجداً ومن حل بالحمی		وقل[10] لنجد عندنا ان یودعا
ولیست عشیات الحمی برواجع		علیك ولکن خل عینیك تدمعا

درخفیه باتفاق پیش رودکی شاعر که مادح خاص سلطان بود شفاعت کردند وضراعت کردند[11] تابانشای شعری محرك سلسلهٔ عزیمت پادشاه گردد و بران شرط چند هزار دینار زر رامتقبل شدند واداءآن راهم در خراسان متکفل . رودکی این

۱- د، نچ۱: فنعم .	۲- نچ۱: لمؤلفه، د، نچ۲:- .	۳- نچ ۱: القتا .
٤- نچ ۱: معیر .	٥- نچ۱: خواطر .	٦- نچ۲: رعد وربات .
۷- نچ۱: خروش وناله.	۸- نچ۱:+ بیت.	۹- نچ۱: لمؤلفه، دیگر نسخ:- .
۱۰- نچ۱: وقُل (بضم قاف وسکون لام).	۱۱- د: نمودند، نچ۱: نمود.

قصیده را با نشاء و انشاد رسانید :

باد [۱] جوی مولیان آید همی بوی یار مهربان آید همی

ریگ آمو [۲] وان درشتیهای او زیر پایم پرنیان آید همی .

آورده‌اند که سلطان بی تهیهٔ اسباب رکضت ، از مجلس انشاد این ابیات بر نشست با پیراهنی یکتا، چنانچه جامه داران موزه و رانین خاص را بعد از قطع یک فرسنگ راه بسلطان رسانیدند و بسبب [۳] آنکه الفاظ این ابیات معرّاست از لغت عرب و داعیهٔ شوق وطرب و مبنی بر سهولت معنی و وضوح مطلب طباع را مناسب و ملایم افتاد و طار بجناح الشهرة فکأنه منقوش علی جبین الزّهرة، و بیشتر تحسین و تحسیر ارباب عصر معدود داست، ازباب [٤] تقلید درحالت تعلیق این ذکر بعضی یاران مجاوبهٔ آن را التماس و مجارات را اقتراح کردند ، برحسب المأمور معذور این ابیات هرچند از انیّات فضایل ابیاتند [۵] درمدیح صاحب دیوان ممالک شمس الدین جوینی منتظم شد، وچون درزمان حیات آن صاحب قران مؤلف این بدایع از [٦] مثول حضرتش محروم افتاد، این قصیده بر روح او که المؤمن حیٌّ فی الدّارین انشاد [۷] می کند بامید آنکه ممیّز میان این دو قصیده طبع نقاد و خاطر وقاد خداوندان فضل باشد فحسب :

باد مشک افشان وزان آید همی بوی گل پیوند جان آید همی.

در سپیده دم نسیم مشک بید خوشتر از مشک دمان آید همی.

ز آتش گل ای که خاکش تازه باد آب با روی جهان آید همی.

از [۸] برای دست و گوش گلبنان ژاله مروارید سان آید همی.

زخمه سازد نای مرغ و سرو ناز از نوای او نوان آید همی.

از بنفشه [۹] و لاله سوی بوستان کاروان در کاروان آید همی.

۱ـ نج۲: یاد . ۲ـ د: آموی . ۳ـ د: سبب .
٤ـ نج ۲: ارباب . ۵ـ نج۱: ابیات اند (بفتح اول ودوم و تشدید سوم)، د: ابیاتند (ایضاً) . ٦ـ د: نج۱: + سعادت . ۷ـ د: انشا .
۸ـ د: ای. ۹ـ د، نج۱: بنفش.

بادبان[۱] بوی گل در خرمی	کشتیم را بادبان آید همی.
از فروغ لاله هر شب وقت شام	بوستان چون آسمان آید همی.
وز درخش روشنان گاه سحر	آسمان چون بوستان آید همی.
مغز جان آسوده می‌گردد مگر[۲]	بوی زلف دلستان آید همی.
چشم شادی می جهد یارب مگر	یارم، آن نا مهربان آید همی.
جیب گیتی عنبرین شد کان نگار	پیش من دامن‌کشان آید همی.
شمع وش می سوزم و یادش مرا	چون زبانه بر زبان آید همی.
صبر- چون خوابم - گریزداز برم	واشك ناخوانده دوان[۳] آید همی.
گر روا ناید امید من زیار[۴]	اشك من باری روان آید همی.
مهراو چون مدح دستور جهان	راحت و روح روان[۵] آید همی.
آنکه بانامش که تا جاوید باد ! ـ	نام دشمن بی نشان آید همی.
آنکه با دست گهربارش پدید[۶]	آفت دریـا و کـان آید همی.
در پناه بخشش و بخشایشش	عالمی پیر و جوان آید همی.
بخت بیدارش بکـام دوستان	کامجوی و کامران آید همی.
این سخن- کز آرزویش خلد را	آب کوثر در دهان آید همی-
گر شنیدی رودکی. کی گفتیی[۷]	باد[۸] جوی مولیان آید همی.»

اینك در مقایسهٔ قصیدهٔ وصاف الحضره باقصیدهٔ رودکی گوییم :

۱- مطلع وصاف نیز فاقد خاصهٔ موازنه است .

۲- وصاف قصیده رابا وصف طبیعت آغاز کرده وازین رو بسبك بیان رودکی نزدیك شده است .

۳- قصیدهٔ وصاف، ازلحاظ انتخاب کلمات وسبك جمل ومعانی لطیف‌وتوصیف

۱- د، نچ۱: + و.	۲- نچ ۲: همی.	۳- د: روان.
۴- نچ۲: گرروان آید امید من‌زیاد.	۵- د، نچ۱: راحت‌روح‌وروان.
۶- نچ۲: بدید.	۷- چنین است در د،نچ۱ (بقاعدهٔ قدیم) ودر نچ ۲: کی گفتی‌او.	۸- نچ ۲: یاد.

طبیعت یکی از بهترین قصیده‌هایی است که به پیروی از قصیدهٔ مورد بحث رودکی سروده شده‌است.

آذر بیگدلی - لطفعلی‌بیگ آذر بیگدلی (قرن دوازدهم) قصیدهٔ ذیل را سروده[1]:

از صفاهان بوی جان آید همی — بوی جان از اصفهان آید همی.
داشتم من نیز آنجا خانه‌ای — جان دهم گر یاد از آن آید همی.
یاد آن ویرانه کش از ماه گل — بوی مشك و زعفران آید همی.
صبحدم دیدم صبا از اصفهان — جانب کاشان نهان آید همی.
بر سر راهش دویدم، گفتمش: — کز تو بوی اصفهان آید همی.
خنده زد گفتا: چه دانی؟ گفتمش — بر تن از بوی تو جان آید همی
گفتمش: از دوستان یارب کسی — یادش از این ناتوان آید همی؟
گفت: من از دیگران آگه نیم — پیکی از فخر زمان آید همی:
از نصیرالمله والدین سوی تو — قاصدی با کاروان آید همی.
گفتمش: گر پیك مخدوم من‌است — جبرئیل از آسمان آید همی.

در قطعهٔ فوق نکات ذیل قابل توجه است:

۱- مفهوم مصراع اول عین مصراع دوم است باتقدیم و تأخیر ارکان جمله، وبیت مشهور ذیل را:

دلبر جانان‌من، برد دل وجان‌من — برد دل جان من، دلبرجانان من،

بخاطر می‌آورد.

۲- سستی الفاظ وعدم انسجام درترکیب جمله‌ها آشکاراست.

حیرت - غلامحسین خان متخلص به «حیرت» ومعروف به «اشرفی» از امرا وشعرای عصر ناصرالدین شاه قاجار (۱۲٦٤-۱۳۱۳ قمری) قصیدهٔ ذیل راساخته است:

چونکه باد جاجرود آید همی — اشك ازچشمم چو رود آید همی.
آب‌چشمم‌صدره‌ازجیحون گذشت — از فراتش گرچه زود آید همی.

۱- تذکرهٔ آتشکده چاپ بمبئی سال ۱۲۷۷ قمری، پایان کتاب (احوال مؤلف) ص٤٧٥ (دراصل شماره ندارد)؛ ایضاً چاپ بمبئی سال۱۲۹۹ مطبع‌فتح‌الکریم‌ص٤٥٠.

دل چوعود وسینه مجمرشد زهجر　　آه بنگر همچو دود آید همی .
در حضیض هجر از دوریّ شاه　　مانده تا گاه صعود آید همی .
تیر مژگان، تیغ ابرو ، رخ سپر　　زلف بر سر همچوخود آیدهمی.
در مشامم از نسیم زلف او　　سالها شد بوی عود آید همی .
مشك دعوی میکند سوی دلم　　بایـد او را آزمـود آید همی .
گر ببیند سرو ابروی ترا　　در رکوع و درسجود آید همی.
گر خرامی پیش او در بوستان　　تا قیامت در قعود آید همی[1] .

در قصیدهٔ فوق نکات ذیل قابل توجه است :

۱ ـ آنچه در بخش مطلع معزی گفته شد ، در مورد مطلع این قصیده نیز صادقست .

۲ـ در قوافی قصیدهٔ فوق برخلاف قصیدهٔ مورد تتبع (رودکی) وقصیدهٔ معزی بجای (الف ونون) (واو ودال) بکار رفته[2].

۳ـ شاعردربیت دوممیخواهد بگوید : معشوق هرچند هم زود ازسفربرگردد بازچون طاقت هجر اورا ندارم مدام میگریم ، ولی این مفهوم را در قالب الفاظی ریخته که ذوق سلیم از آنها متنفراست .

٤ـ استعمال کلمهٔ(حضیض) دربیت چهارم ، بادیگر کلمات نامناسب است ،هر چند که خواسته است آنرابا«صعود» مقابله کند . مفهوم‌بیت مزبورنیز عامیانه‌است.

۵ـ تشبیه «زلف» به «خود» دربیت پنجم ازابتکارات عجیب گوینده است!

٦ـ استعمال «سوی دلم»دربیت هفتم صحیح نیست ، چه اگر گوینده‌میخواهد بگوید «مشك دعوی‌همسری بابوی زلف‌یاردارد واین ادعا رابادل من درمیان‌نهاده» مثلاً میبایست گفته باشد : مشك دعوی میکند نزد دلم . علاوه براینکه این دعوی مخفی است .

۱ـ تذکرهٔ ناصری . چاپ سنگی مصور(بدون شمارهٔ صفحات).
۲ـ واین امرنقصی بشمار نمیرود .

۷ـ استعمال دوفعل متوالی (آزمود ـ آید) هم نابجاست ، چه « آید» دراینجا نه ازافعال معین‌است و نه ازادات تأکید ولیاقت (باید وشاید). اگرهم« آزمود »مصدر مرخم فرض شود ، باز فعل « آید» زاید است .

۸ـ تنها لطف این قصیده دربیت هشتم بکار رفته است .

شبلی نعمانی ـ شبلی نعمانی درشعرالعجم نویسد[۱] :

«ایامی که در کالج علی گرمعلم بودم، آسمان جاه (وزیر حیدرآباد) بعلی گر آمد، مرحوم سرسیداحمد خان(مؤسس کالج)بمن فرمود بجای سپاسنامه قصیده‌ای از طرف مدرسه گفته تقدیم دارم ، من بمناسبتی همین قصیدهٔ (رودکی) رامدّ نظرقرار داده ابیاتی که بعد از تمهید قصیده گفتم ازجمله این چند بیت است :

همچنان باشیم گرم گفتگو قاصد ازدرناگهان آید همی.
افکند شور مبارکباد و پس این حدیثش برزبان آیدهمی.
آسمان‌جاه ازسوی‌ملک‌دکن جانب هندوستان آیدهمی.»

اگرچه از قصیدهٔ مذکور جزهمین سه‌بیت دردست مانیست، ولی‌ازهمانهاپایه ومایهٔ گوینده را نیک توان شناخت ، چه :

اولاً ـ رایحهٔ قدمت (ازکلمات و ترکیب جمل) که از قصیدهٔ رودکی فائح است از این سه‌بیت استشمام نمیشود ، و ابیات کاملاً مستحدث مینماید ، مخصوصاً استعمال « گرم گفتگو » و« شور مبارکباد » درنظر اول این راز رافاش میسازد .

ثانیاً ـ اگر گوینده میخواسته است الفاظ متعارف را در قالب وزن کهن استعمال کند ، دیگرنمی بایست گفته باشد : « این حدیثش بر زبان آید همی » که بگفتار پیشینیان مانده است .

برخی ازگویندگان معاصر نیز به پیروی از قصیدهٔ مورد بحث پرداخته کامیاب نشدند، ازآن جمله:

۱ ـ شعرالعجم . ترجمهٔ فخرداعی ج۱ ص۱۹ ح؛ احوال وآثار رودکی تألیف آقای نفیسی ج۳ ص۸۰۷ ح (باتفاوت) ، بنقل ازشعرالعجم چاپ سوم اعظمگده حصهٔ اول

مرحوم محمدجواد شباب کرمانشاهی قصیده‌ای بمطلع ذیل دارد :

بوی موی دلستان آید همی — یا نسیم از گلستان آید همی.

مرحوم غبار همدانی قصیده‌ای بدین مطلع دارد:

باد صبح از گلستان آید همی — یا ز کوی دلستان آیدهمی.

مرحوم ملك‌الشعراء بهار، با تغییر روی قصیده‌ای دارد بمطلع:

باد صبح از کوهسار آید همی — یاد یار غمگسار آید همی.

وی این قصیده را بعنوان «دامنهٔ البرز» ساخته است که در دیوان او چاپ تهران ۱۳۳۵ ص۴۲۱–۴۲٤ آمده.

محمد دانش بزرگ‌نیا قصیده‌ای دارد بعنوان «شبی‌درقصر گلستان» بمطلع[۱] :

باد سرد مهرگان آید همی — سوی باغ وبوستان آیدهمی[۲].

هیچیك از این اشعار مانند قصیدهٔ رودکی نتوانسته است مقبول طبع خاص وعام گردد.

امتیاز قصیدهٔ رودکی – نظامی پس از ذکر تأثیر قصیدهٔ رودکی و صلات هنگفتی که بوی‌عطا شد، گوید[۳] :

« والحق آن بزرك بدین تجمل ارزانی‌بود که‌هنوزاین **قصیده‌راکس جواب نگفته است**، که مجال آن ندیده‌اند که ازاین مضایق آزاد توانند بیرون آمد.»

قصیدهٔ مزبور «لطافت وروانی، ودرهمین حال جزالت و متانت خاصی دارد که باداشتن معنی دقیق، گفتن مثل او دشوار یا ممتنع است.»[٤]

۱– این قصیده درمجلهٔ اطلاعات ماهانه شمارهٔ ۱۰۰ (تیرماه ۱۳۳۵ ص۳۹) درج شده است.

۲– لاهوتی بهنگام اقامت درعثمانیه موقع عبور احمد شاه قاجار (سفر اروپا) قصیده‌ای بسبك رودکی ساخت که از آن جمله است :

شاه ماه است و اروپا آسمان — ماه سوی آسمان آید همی.

شاه سرو است واروپا بوستان — سرو سوی بوستان آید همی.

(تذکر آقای دکتر شفق).

۳- چهارمقاله چاپ لیدن ص۳۳ = ص٥٤ طبع نگارنده.

٤– سخن وسخنوران تألیف آقای فروزانفر استاد دانشگاه ج۱ ص٤.

بالنتیجه قصیدهٔ مورد بحث بعلل ذیل :

۱ـ روانی وزن آن (بحر رمل مسدّس محذوف = فاعلاتن فاعلاتن فاعلن» که بگوش خوانندگان وشنوندگان خوشایند است ،

۲ـ بمناسبت کوتاه بودن بحر و آوردن دو کلمهٔ ردیف «آید همی» ابیات آن بر شمارهٔ محدودی از کلمات(درحدود ۱۰ کلمه) مشتمل است، وازاین لحاظ گوینده زحمتی بیش دراستخراج کلمات متناسب از گنجینهٔ خاطر متحمل نخواهد شد .

۳ـ سادگی موضوع ابیات آن که درحقیقت گرد این چند کلمه دور میزند « شاه ببخارا میآید » ، وظاهراً می‌توان هر موضوع سادهٔ دیگر را بجای آن گذاشت مورد توجه وتتبع آیندگان قرار گرفته و جز معزی که خود سخن شناس بوده : دیگران [۱] جنبهٔ «سهل»رادیده‌ازخاصهٔ «ممتنع »آن غفلت ورزیده بدنام گردیدند .

آری نظامی عروضی دربارهٔ قصیدهٔ رودکی حق داشته است بگوید [۲] :

« که تواند گفت بدین عذبی که اودرمدح همی گوید درین قصیده :

آفرین ومدح [۳] سود آید همی گر بگنج اندر زیان آید همی.

واندرین بیت از محاسن هفت صنعت است :

اول مطابق ، دوم متضاد ، سوم مردّف ، چهارم بیان مساوات ، پنجم عذوبت ، ششم فصاحت ، هفتم جزالت ، وهر استادی که اورادرعلم شعرتبحر یست ، چون اندکی تفکر کند داند که من دراین مصیبم.» [٤]

۱ـ ازآن جمله‌دولتشاه سمرقندی .

۲ـ چهارمقاله چاپ لیدن ص۳٤=ص ٥٤ طبع نگارنده .

۳ـ چنین است درنسخ وظاهراً : زآفرین ومدح سود آید همی ، یا: آفرین و مدح سود آرد همی، ولی از ذکر «مردف» درچهارمقاله پیداست که عروضی « آیـد همی » خوانده بوده است.

٤ـ «درین کلام چند چیزمحل تأملست : اولا تعبیر نمودن سه‌صنعت اول را بلفظ صفت یعنی مطابق ومتضاد ومردف ، وچهاردیگررا بلفظ مصدر یعنی بیان مساوات و عذوبت و فصاحت وجزالت، بغایت رکیک‌است ؛ چه اگرمراد تعداد نفس صنعت است ، همه بایدبلفظ مصدر باشد ، واگرغرض شعریست که‌این صنایع در آن بکار برده شده است تمام بایدبلفظ

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

مرحوم ذکاءالملك درتاریخ ادبیات خود چنین نوشته: «آخرالامر برتری و استادی رودکی‌عمده ازینجامعلوم میشود که‌سخنان اوامروزبگوش غریب‌نمی‌نماید و از اصطلاحات حالیه دورنیست، و اگر امروز هم شاعری ببزرگی رودکی پیدا شود وبگوید:

شاه سرو است و بخارا بوستان		سرو سوی بوستان آید همی

همه‌کس ازبن دندان می‌پذیرد، یعنی حرف باصطلاح وقت است و نزدیك بدل وذهن وگوش، وهـزارسال قبل اینطورحرف زدن دلیل کمال قـدرت و هنر و استادی است.»

انتقاد ازقصیدهٔ رودکی - بااین همه چنانکه استاد براون درتاریخ ادبیات ایران خود نوشته: «ایرانیان عقاید مختلف درسبك این قصیده ونیکویی آن دارند. نظامی عروضی از آن تحسین میکند، ودولتشاه از آن‌سخت انتقاد مینماید.»

اما دولتشاه سمرقندی‌درتذکرة الشعرای خود، پس ازثبت شش بیت‌ازقصیدهٔ رودکی نوشته:

«این قصیده‌ایست طویل، ایراد مجموع آن‌را این کتاب تحمّل نیاورد.[۱]

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل

صفت باشد. ثانیاً مطابقه و تضاد را دوصفت علی حده شمردن بعید از صوابست، زیرا که جمع بین ضدین یا اضداد راکه یکی ازصنایع معنویست هم مطابقه نامند و هم تضاد وهم طباق وهم تکافؤواینها همه الفاظ مترادفه است برای یك معنی در اصطلاح بدیع. ثالثاً فصاحت رایکی از صنایع شمردن خالی از غرابت نیست، چه فصاحت از لوازم نظم ونثر بلغاست نه‌صنعتی از صنایع بدیعی وصفتی زائدکه کلام ازاتصاف بدان زینت‌گیرد واز عدم آن اورا خللی نرسد وهیچکس را ازعلمای معانی وبیان نمی شناسیم که فصاحت را یکی ازصنایع شمرده باشد». (قزوینی. تعلیقات چهارمقاله).

اگرچه مراد نظامی‌عروضی ازذکر «مطابق» که خلیل بن احمد بر«متضاد»اطلاق کرده (حدائق السحر مصحح اقبال ص۲٤) وادیبان ایرانی ازوتقلیدکرده‌اند (المعجم‌فی معاییراشعارالعجم طبع اول آقای مدرس ص۲٥٦)، تطابق وترادف «آفرین» و«مدح» است دراین‌بیت، ودرذکر«متضاد» نظربدوکلمهٔ «سود» و« زیان » داشته است، معهذا چون ازاصطلاح متداول عدول کرده، انتقاد فوق برو وارد است.

۱- از اینجا پیداست که دولتشاه از این قصیده ابیات بیشتری داشته است.

گویند امیررا این قصیده بخاطر چنان ملایم افتاد که موزه در پای نا کرده سوارشد وعزیمت بخارا نمود. عقلا را این حالت بخاطر عجیب می نماید که این نظمی است ساده وازصنایع وبدایع ومتانت عاری، چه که اگردرین روزگار سخنوری مثل این سخن درمجلس سلاطین و امرا عرض کند، مستوجب انکار همگنان شود. اما میشاید که چون استاد را دراوتارو موسیقی وقوفی تمام بوده قولی و تصنیفی ساخته باشد، وبآهنك اغانی وساز این شعررا عرض کرده ودرمحل قبول افتاده باشد.»

ازین عبارت نیك پیداست که شعرعالی درنظر دولتشاه نظمی است کهازصنایع وبدایع مشحون[1] وبمتانت موصوف باشد، واینگونه سخن (نظم ونثر)اززمان استیلای ترکان سلجوقی وخوارزمشاهی که بدقایق ونکات باریك ادب فارسی وقوفی نداشتند[2] وفقط فریفتهٔ طمطراق الفاظ وانسجام عبارات میشدند، رواج یافت[3]. بنابرین مؤلف تذکرة الشعرا حق داشته است بگوید که اگرشعری نظیرقصیدهٔ رودکی در عصر او درمجلس سلاطین وامرا عرض شود، موجب انکار همگنان خواهد گردید[4]. مع هذا دولتشاه پس از عبارات فوق چنین عذر خواسته: «القصه استاد را انکار نشاید کرد بمجرد این سخن، بلکه اورا در فنون علوم وفضایل وقوفست.»[5]

۱ـ ناقدان ادبیات اروپایی، این گونه پیرایه‌های ادبی رامهمل دانند وبنام «بازی کلمات»ـ Jeu de mots = Play on Words ـ خوانند.

۲ـ رك. چهارمقاله طبع نگارنده ص۴۰ س۶ـ۸.

۳ـ رك. سبك شناسی. بهار ج۲ ص۲۴۸.

۴ـ نیز رك. شعرالعجم شبلی، ترجمهٔ فخرداعی ج۱ ص۱۸.

۵ـ و چون عوفی نیزدرلباب الالباب خود قصیدهٔ رودکی را ضمن ترجمهٔ احوال او ثبت نکرده، آقای نفیسی احتمال داده‌اند که وی نیزچندان عقیده باین اشعار نداشته است. رك رودکی ج۳ ص۹۶۳ حاشیهٔ۱.